



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۲۶	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۲۲
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر					
عنوان ۵	قاعده اشتراک الناس فی الأحکام ❖ ادله قاعده اشتراک ➤ روایات دال بر اشتراک در احکام					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

این جلسه به واکاوی مبنای فقهی «تکلیف کفار به فروع» با محوریت «قاعده اشتراک احکام» می پردازد. استاد حفظه با هدف اثبات شمولیت احکام الهی نسبت به تمامی مکلفین در همه اعصار، به بررسی و تحلیل «مجموعه دوم ادله» یعنی روایات وارده در این باب پرداخته است.

در این راستا، شش طایفه از روایات به عنوان مستندات بحث مورد استناد قرار گرفته اند:

۱. روایات صحیح و متواتری که بر ابدیت حلال و حرام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا قیامت دلالت دارند.

۲. نبوی مشهور «النَّاسُ كَأَسْنَانِ الْمُشْطِ سَوَاءٌ» که ضمن بررسی جبران ضعف سند با شهرت، بر تساوی حقوقی مردم تأکید می ورزد.

۳. روایات بیانگر یکسانی فرائض و احکام برای اولین و آخرین انسان ها.

۴. استناد به «خطبه قاصعه» و آموزه های علوی در نفی هرگونه تبعیض میان خداوند و خلق، با اشاره به داستان ابلیس و پرهیز از عصبیت.

۵. روایت دال بر سریان حکم فرد بر جماعت.

۶. روایات تفکیک کننده میان «علم خاص قرآن» و «سایر امور» که مردم را در غیر از علم قرآن، شریک و یکسان می دانند.

نتیجه حاصل از مجموع این ادله، اثبات عدم اختصاص احکام به گروهی خاص و لزوم امتثال فرامین الهی توسط همگان، اعم از مسلمان و کافر است.

مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر

سخن ما پیرامون تکلیف کفار به فروع بود. بحث اصلی بر محور مسأله شانزدهم کتاب مرحوم صاحب عروه می‌چرخید که ایشان در آنجا فرمودند: «کفار نیز مکلف به زکات اند و وجوب زکات شامل آنان نیز می‌شود، لکن لا تصح منهم».

به همین مناسبت، بحث ما درباره مکلف بودن کفار به فروع دین است. بیان شد که اگر بخواهیم در این باره سخن بگوییم، ناگزیر باید متعرض کبرای اعمی شویم و آن کبرای اعم، «قاعده اشتراک الناس فی الأحکام» است.

قاعده اشتراک الناس فی الأحکام

قاعده اشتراک در احکام بدین معناست که احکام الهی تشریع شده، برای همگان وضع گردیده است؛ نه فقط برای گروهی خاص در مقابل گروهی دیگر؛ مثلاً چنین نیست که احکام تنها مختص معاصرین رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد و شامل نسل‌های بعدی نگردد، یا فقط منحصر به اهل مدینه باشد. احکام الهی تماماً برای همگان است. ما در حال بررسی این قاعده بودیم.

ادله قاعده اشتراک

بیان شد که درباره ادله این قاعده بحث خواهیم کرد. نخستین دلیلی که اقامه کردیم -یا همان نوع اول از ادله- اطلاقات ادله احکام، حتی اطلاقات کتابی بود که بدان اشاره رفت.

اکنون بحث ما درباره مجموعه دوم ادله است که علی‌الخصوص بر اشتراک مکلفین در احکام دلالت دارند. در این مجموعه دوم، که شامل ادله اجتهادی یا روایات دال بر اشتراک احکام میان مکلفین است، چند دسته روایت وجود دارد.

روایات دال بر اشتراک در احکام

۱. حلال و حرام محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت

دسته نخست را بررسی کردیم که دارای چنین مضمونی است: «حَلَّالٌ مُحَمَّدٌ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

این روایت متعدد است و در میان آنها روایت صحیح‌السند نیز وجود دارد. عرض کردیم نخستین روایتی که قرائت شد، «کلینی عن علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید عن یونس عن حریر عن زراره» بود. این حدیث از سندی بسیار قوی برخوردار است.

۲. مردم همانند دندان‌های شانه‌اند

روایت دوم، حدیثی است که مرحوم صدوق از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که می‌فرمایند:

«النَّاسُ كَأَسْنَانِ الْمِشْطِ سَوَاءٌ»^۱

مردم مانند دندان‌های شانه هستند. دندان‌های شانه چگونه‌اند؟ اگر یکی بالا باشد و دیگری پایین، دیگر شانه نامیده نمی‌شود. دندان‌های شانه یکسان‌اند؛ مردم نیز بسان دندان‌های شانه، همگی برابرند.

۱. من لا یحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۳۷۹.

عبارت: «الْأَناسُ كَأَسْنَانِ الْمُسْطِ سَوَاءٌ» تصریح به همین یکسانی دارد. زمانی ما آن قدر در پی یافتن منبع این روایت گشتیم که رنج بسیاری متحمل شدیم تا آن را یافتیم؛ قضیه مربوط به چهل سال پیش است. گاهی بنده شب تا صبح به خاطر یک روایت، کتاب های متعددی را جست و جو می کردم. اما به جوان هایی که اکنون بحمدالله این همه نعمت نصیبتان شده است، عرض می کنم که این فرصت را غنیمت بشمارید و بیشتر تلاش کنید. به هر حال، کارها واقعاً آسان شده است؛ با فشردن یک دکمه، روایت مورد نظر پیدا می شود.

مجموعه چهار جلدی «من لا یحضره الفقیه» چاپ نجف موجود است؛ در جلد چهارم که اواخر کتاب است، مرحوم صدوق مجموعه ای از روایات را بدین گونه و معمولاً بدون سند نقل کرده است. باری، این روایت در آن بخش آمده است. خلاصه آنکه وقتی می فرماید همه یکسان اند، معلوم می شود حکمی که شامل یکی می شود، دیگری را نیز دربرمی گیرد و در احکام شرعی برابرند. در چه چیزی یکسان اند؟ گوینده این سخن، خود حاکم شرع است؛ یعنی از نگاه من، و از منظر من به عنوان حاکم و مبلغ احکام الهی، همه یکسان اند. بدین معنا که احکام ما برای همگان علی السویه است. این هم روایت دوم.

پرسشگر: آیا این روایت اطلاق دارد؟

استاد: این امر اصلاً نیازی به مقام بیان ندارد. هنگامی که ما درباره عموم بحث می کنیم، «الناس» شامل همه مردم می شود. مردم در احکام اسلامی همگی مساوی اند. به طور مثال زکات بر تمام مردم واجب است. همه مردم نزد ما علی السویه هستند؛ یعنی همگان در احکام، بسان دندانه های شانه یکسان اند.

بحث سندی

این روایت مانند روایت نخست از قوت سندی برخوردار نیست. البته نکته ای در مرسلات رسول الله صلی الله علیه و آله - یعنی در نبویات مرسله - وجود دارد و آن شهرت آنهاست. احکام صادره از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بدین شکل در قالب جوامع الأحکام و جملات کوتاه بیان شده اند، متضمن احکام کثیره با مصادیق فراوان هستند. این احکام آن چنان متواتر بوده و بر زبان ها جاری می گشته که احتیاجی به نقل سند نداشته است. ذکر سند در این موارد، گویی نشانگر آن بوده که فرد، مبتدی و از جریان قضایای بی خبر است؛ چراکه برای یک روایت مشهور، سند جایگاهی ندارد.

لذا عدم ذکر سند (ارسال) در این گونه نبویات، موجب ضعف نیست؛ زیرا این دسته از روایات نبویه که برگرفته از جوامع الأحکام اند، به دلیل تواتر یا دست کم شهرت قوی شان، بی نیاز از سند بوده اند.

۳. یکسانی فرائض و شرایط الهی برای اولین و آخرین

روایت سوم را مرحوم کلینی روایت می کند: «عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن بکر بن صالح عن القاسم بن بُرید عن أبی عمرو الزبیری عن أبی عبد الله علیه السلام».

در این سند چند راوی غیر ثابت الوثاقه وجود دارد، مانند «بکر بن صالح» و «ابی عمرو الزبیری»؛ ولی با توجه به وجود روایات دیگر، اینها مؤیدات این گونه روایات محسوب می شوند. در این روایت می فرماید:

«...فَمَنْ كَانَتْ قَدْ تَمَّتْ فِيهِ شَرَائِطُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّتِي وَصَفَ بِهَا أَهْلُهَا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ مَظْلُومٌ فَهُوَ مُأْذُونٌ لَهُ فِي الْجِهَادِ كَمَا أُذِنَ لَهُمْ فِي الْجِهَادِ، لِأَنَّ حُكْمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَفَرَائِضَهُ عَلَيْهِمْ سَوَاءٌ، إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ أَوْ حَادِثٍ يَكُونُ، وَالْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ أَيْضاً فِي مَنْعِ الْحَوَادِثِ شُرَكَاءُ وَفَرَائِضُ عَلَيْهِمْ وَاحِدَةٌ، يُسْأَلُ الْآخِرُونَ عَنْ آدَاءِ الْفَرَائِضِ عَمَّا يُسْأَلُ عَنْهُ الْأَوَّلُونَ، وَيُحَاسَبُونَ عَمَّا بِهِ يُحَاسَبُونَ ...»؛

شاهد مثال اینجاست که می فرماید: «لِأَنَّ حُكْمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَفَرَائِضَهُ عَلَيْهِمْ سَوَاءٌ؛ یعنی حکم خدا میان همه مردم و تمام انسان ها، چه اولین و چه آخرین، یکسان است و دیگر بحث مسلمان و کافر مطرح نیست. سپس می فرماید: «إِلَّا مِنْ عِلَّةٍ أَوْ حَادِثٍ يَكُونُ»؛ مگر اینکه مانعی وجود داشته باشد که باز هم همگان در این استثنا یکسان هستند. مرحوم صاحب وسائل الشیعه این روایت را از کافی نقل می کند، منتها ما به وسائل ارجاع می دهیم؛ زیرا وسائل همه را در خود گرد آورده است و سنت بزرگان نیز بر این بوده که به وسائل ارجاع می دادند؛ مگر در شرایط خاصی، مثلاً زمانی که میان نسخه مرحوم حرّ عاملی و نسخه اصلی تفاوت هایی وجود داشته باشد که در این صورت به نسخه اصلی مراجعه می شود.

٤. عدم وجود تعارف میان خدا و خلق

روایت چهارم، روایتی است که سید رضی در نهج البلاغه از حضرت امیر علیه السلام در ضمن خطبه قاصعه (خطبه ١٩٢) نقل می کند. خطبه قاصعه از عیون خطب (خطبه های برجسته) است. این خطبه مفصل، حاوی مجموعه معارف بسیار عظیمی است و یکی از مهم ترین محورهای آن، تبیین مقابله با استکبار درونی و بیرونی است. اینکه چرا حضرت چنین خطبه مفصلی را به این بحث اختصاص داده اند، داستانی دارد. یکی از مشکلات عرب، عصبیت عربی و کبر ناشی از آن بود که خودشان را برتر از دیگران می پنداشتند.

ماجرای شکوائیه موالی در کوفه و موضع حضرت امیر علیه السلام

روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل شده است که: موالی (یعنی ایرانیانی که در کوفه زندگی می کردند) در دوران خلافت ایشان، شکایت نزد حضرت بردند و عرض کردند: «این اعراب از ما دختر می گیرند، اما هنگامی که ما می خواهیم از آنان دختر بگیریم، به ما دختر نمی دهند».

توصیف حالت حضرت امیر علیه السلام پس از شنیدن این شکوائیه، گواه بر آن است که این معضل، یک مشکل اجتماعی آن روزگار بوده است.

راوی می گوید: حضرت امیر علیه السلام چنان از جا برخاستند که بخشی از عبای مبارک از شانه شان در حال افتادن بود. حضرت به سمت آنان رفتند - که معمولاً در مکانی گرد می آمدند - و آنان را توبیخ کردند که چرا این گونه رفتار می کنید؟ رسول خدا ﷺ میان عرب و عجم تفاوتی قائل نمی شدند.

آنان به خلیفه وقت، یعنی حضرت امیر علیه السلام گفتند: «ما به این عجم ها دختر نمی دهیم». حضرت ناراحت شدند و خارج گشتند. سپس پیشنهاد دادند که با اعراب تجارت کنید. مدلول التزامی این پیشنهاد آن است که برای دختر گرفتن

از اعراب، باید ثروتمند شوید؛ در این صورت است که آنان حاضرند به شما دختر بدهند. این مطلب از قرائن معلوم می شود.

خلاصه می خواهم بگویم این یک مشکل اجتماعی بسیار دشوار در آن روزگار بود؛ لذا حضرت خطبه قاصعه را به این بحث اختصاص دادند.

پرسشگر: آیا خلیفه دوم به این جریان دامن زده بود؟

استاد: بله، او این قضیه را بسیار تشدید کرد و اصلاً سنت گذاری نمود و به این موضوع مشروعیت بخشید؛ کار بسیار عجیبی بود، خیلی! اصلاً خلیفه دوم یک متعصب به تمام معنا بود، به ویژه نسبت به سلمان فارسی و امثال او. این جریان «سلمان محمدی» یا «سَلْمَانُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۱ اصلاً از همین جا آغاز شد.

نقل ماجرا چنین است: اینها نشسته بودند، خلیفه دوم هم حضور داشت و دستور داد هر کسی دست دیگری را بگیرد و ببیند اهل کدام عشیره و قبیله است.

خلیفه از سلمان پرسید: «اهل چه قبیله ای هستی؟» او می خواست ثابت کند که سلمان فردی بی ریشه است.

روایت جالب است و انسان وقتی این روایت را می خواند، دلش می سوزد و متأثر می شود.

سلمان در پاسخ به خلیفه گفت: «من آواره بودم، محمد صلی الله علیه و آله مرا پناه داد. برده بودم، محمد صلی الله علیه و آله آزادم کرد و پناهم داد. فقیر بودم، محمد صلی الله علیه و آله مرا توانگر ساخت. پس من محمدی ام. من عشیره و قبیله و اصل و اعتبارم یک چیز است و آن ارتباط با محمد است». نقل شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تأیید کردند و فرمودند: «سَلْمَانُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ».

حضرت امیر علیه السلام در این خطبه می فرماید:

«... مَا كَانَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِيُدْخِلَ الْجَنَّةَ بَشَرًا بِأَمْرِ أُخْرِجَ بِهِ مِنْهَا مَلَكًا»

استدلال بسیار زیبایی است؛ می فرماید خدای متعال ابلیسی را که مَلَك (یا در صف ملائک) بود، به واسطه همین عصبیت و استکبار از بهشتش اخراج کرد. حال چگونه ممکن است بشری را بر اساس همین عصبیت به بهشت وارد کند؟

«إِنَّ حُكْمَهُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلِ الْأَرْضِ لَوَاحِدٌ وَمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ هَوَادَّةٌ فِي إِبَاحَةِ حِمَى حَرَمِهِ عَلَى الْعَالَمِينَ...»^۲

اگر خداوند در بهشت، کسی را به سبب عصبیت اخراج کرد، در زمین نیز حکم همین است؛ خداوند کسی از زمینیان را به خاطر عصبیتش به بهشت نمی برد؛ یعنی با وجود عصبیت، داخل بهشت نمی شود. میان خدا و خلقش، از این گونه تعارضات، مجاملات و مسامحات (هواده) وجود ندارد که به خاطر اعتبارات دیگر، کسی را از حکم خودش استثنای کند.

۱. الاختصاص؛ ص ۳۴۱.

۲. نهج البلاغه؛ خطبه ۱۹۲.

بررسی روایت

ما می‌گوییم این روایت گرچه سند آن چنانی ندارد، اما روایات نهج البلاغه و خطبه‌هایی که حضرت امیر علیه السلام در ملاء عام بیان فرموده‌اند - به ویژه خطبه‌های معروفی مانند خطبه قاصعه - همگی متواتر هستند؛ زیرا حضرت این خطبه‌ها را در دوران خلافتشان ایراد کرده‌اند. این خطبه‌ها برای جمعیت‌های صد نفره و هزار نفره بوده، به گونه‌ای که مردم آنها را حفظ می‌کردند. مانند امروز نبود که مردم به سبب اعتماد به نوشتن، کم حافظه شده باشند.

در روایت آمده است که حضرت زهرا علیها السلام تمام آنچه را در مسجد می‌گذشت، می‌دانستند. هنگامی که حضرت امیر علیه السلام وارد خانه می‌شدند، حضرت زهرا علیها السلام از تمام وقایع مسجد باخبر بودند که مثلاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین و چنان فرمودند. حضرت امیر علیه السلام می‌پرسیدند: «شما که حضور نداشتید؟!». حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمودند: «امام حسن علیه السلام تمام جزئیات مسجد را برایم تعریف می‌کرد». حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «می‌خواهم ببینم فرزندم چگونه نقل می‌کند؛» لذا در جایی از خانه پنهان شدند. امام حسن علیه السلام وارد خانه شد و حضرت زهرا علیها السلام از ایشان شرح ماوقع خواستند که در مسجد چه گذشت. امام حسن علیه السلام - که متوجه حضور پدر شده بود - فرمود: «نه، زبانم به تکلم در نمی‌آید مادامی که شخصیت بزرگی مرا زیر نظر دارد» (به این مضامین).^۱

بنابراین، این روایت (خطبه قاصعه) که می‌فرماید اهل آسمان و اهل زمین در حکم خدا یکی هستند، دلالت دارد که وقتی چنین باشد، به طریق اولی اهل زمین نیز در حکم خدا میان خودشان یکسان‌اند.

۵. حکم بر واحد، حکم بر جمیع است

روایت پنجم در بحار الأنوار نقل شده است؛ قال صلی الله علیه و آله:

«حُكْمِي عَلَى الْوَاحِدِ حُكْمِي عَلَى الْجَمَاعَةِ»^۲؛

اگر من نسبت به یک شخص حکمی صادر کردم، این حکم بر همگان جاری است.

۶. اشتراک مردم در احکام، جز در علم قرآن

روایت ششم را مرحوم برقی روایت می‌کند. در سند روایت، «ثعلبه بن میمون» آمده است که گرچه تعبیر به «عَمَّنْ حَدَّثَهُ» شده و ارسال دارد، اما این یک ارسال عادی نیست. «ثعلبه» از کبار اصحاب امام صادق علیه السلام بود. وی از لحاظ عبادت و اطاعت کم نظیر بود.

در روایتی که مرحوم کشی نقل می‌کند، آمده است که هارون الرشید عباسی از کوفه عبور می‌کرد. در بیرون کوفه متوجه شد که صدای مناجات بسیار دلنوازی می‌آید (ظاهراً شب بوده است). کنجکاو شد که این صدا از کجاست؟ جست‌وجو کردند و دیدند در اتاقکی شخصی مشغول عبادت است و این صدای مناجات اوست. پرسید: «او کیست؟»

۱. «أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام كَانَ يَحْضُرُ مَجْلِسَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَهُوَ ابْنُ سَبْعِ سِنِينَ فَيَسْمَعُ الْوَحْيَ فَيَحْفَظُهُ فَيَأْتِي أُمَّهُ فَيُلْقِي إِلَيْهَا مَا حَفِظَهُ. كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهِ عليه السلام وَجَدَ عِنْدَهَا عِلْمًا بِالتَّنْزِيلِ. فَيَسْأَلُهَا عَنْ ذَلِكَ. فَقَالَتْ: مِنْ وَلَدِكَ الْحَسَنِ فَتَخْفَى يَوْمًا فِي الدَّارِ وَقَدْ دَخَلَ الْحَسَنُ وَقَدْ سَمِعَ الْوَحْيَ فَأَرَادَ أَنْ يُلْقِيَهُ إِلَيْهَا فَأَرْبَحَ عَلَيْهِ. فَعَجِبَتْ أُمُّهُ مِنْ ذَلِكَ. فَقَالَتْ: لَا تَعْجَبِينَ يَا أُمَّاهُ، فَإِنَّ كَبِيرًا يَسْمَعُنِي فَاسْتِمَاعُهُ قَدْ أَوْفَقَنِي. فَخَرَجَ عَلَيَّ عليه السلام فَقَبَّلَهُ. وَفِي رِوَايَةٍ: يَا أُمَّاهُ قُلِّ بَيَانِي وَكُلَّ لِسَانِي لَعَلَّ سَيِّدًا يَرْعَانِي»؛ [بحار الأنوار؛ ج ۳، ص ۳۳۸].

۲. بحار الأنوار؛ ج ۲، ص ۲۷۲.

گفتند: «این ثعلبة بن میمون از اصحاب امام صادق علیه السلام است و اینجا عبادتگاه اوست». امام صادق علیه السلام چنین شخصیت‌هایی را تربیت فرموده بودند.

به هر حال، احتمال ضعیفی دارد کسی همچون «ثعلبة بن میمون» به شخص ضعیفی اعتماد کند. اینجا از مواردی است که اطمینان مضمونی حاصل می‌شود، حتی اگر راوی ثقه نباشد یا مجهول الوثاقه باشد. تا آنجایی که در رساله مکتوبی، امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«وَأَمَّا مَا سَأَلْتَ مِنَ الْقُرْآنِ... فَإِنَّ النَّاسَ غَيْرُ مُشْتَرِكِينَ فِي عِلْمِهِ كَاشْتَرَاكَهُمْ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْأُمُورِ...»؛

ما در جای خود گفته‌ایم که «تلاوت» با «قرائت» تفاوت دارد؛ قرائت، یعنی خواندن قرآن، و تلاوت، به معنای عمل کردن به قرآن است.

روایت می‌فرماید به نظر و رأی خود تلاوت قرآن مکن؛ چراکه مردم در علم قرآن یکسان نیستند؛ هرچند در سایر امور یکسان‌اند. شاهد بحث ما همین بخش است که می‌فرماید: «كَاشْتَرَاكَهُمْ فِيمَا سِوَاهُ مِنَ الْأُمُورِ»؛ پس مردم در غیر از علم قرآن - که باید به اهلش مراجعه نمود - در سایر امور مشترک‌اند.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين